

تأثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر

سیداحمد موثقی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نسا زاهدی

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۱۶)

چکیده:

با توجه به تشدید جریان‌های بنیادگرا در دهه های اخیر بالاخص در جوامع اسلامی، هدف این مقاله بررسی و تحلیل تأثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر رشد جریان‌های بنیادگرا در مصر است. این پژوهش درصدد پاسخ دادن به این سوال است که بحران اجتماعی به عنوان متغیر اصلی و جهانی شدن به عنوان عامل تشدید کننده چه تأثیری در ظهور بنیادگرایی در مصر داشته است؟ فرضیه پژوهش حاضر این است که مجموعه بحران های اجتماعی و جهانی شدن علت اصلی ظهور بنیادگرایی در جوامع مسلمان و در مطالعه ی موردی مصر است. بدین منظور در مقدمه به طرح مسئله، چارچوب نظری، تعاریف و مفاهیم و سپس تأثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر پرداخته شده است. در آخر نتیجه گیری و جمع بندی بحث ارائه می شود.

واژگان کلیدی:

بحران، جهانی شدن، بنیادگرایی، مصر

مقدمه

جهان معاصر پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد رشد و توسعه‌ای بی‌سابقه در تمام ابعاد فناوری و علوم ارتباطات و دانش‌های تخصصی بود؛ عصری که در آن، جهانی شدن به عنوان جریانی فراگیر، تمام بخش‌های زندگی اعم از اقتصاد، فرهنگ، سیاست و ... را تحت تأثیر قرار داد. در واقع با آغاز دهه ۷۰ فرایند جهانی شدن شتابی خارق‌العاده بخود گرفت و طبیعتاً جریانی با چنین گستره‌ی عظیم، آثاری متعدد بر جوامع گوناگون و بالاخص ضعیف در پی داشته و نارسایی‌ها و قربانیانی در این جوامع به همراه دارد که بروز واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های متعدد را موجب شده است.

در چنین دنیایی، جریاناتی بنیادگرا ظهور یافته‌اند به مثابه اعتراضی به نظم موجود و بحران‌های رو به تزاید جوامع خود، که همچون منبعی هویت ساز با برنامه‌ای مشخص و سیاسی درصدد بازگشت به اصول، ارزش‌ها و سنن پیشین خود هستند. جنبش بنیادگرایی در جوامع اسلامی پس از شکست جنبش‌های ملی‌گرایانه و جریانات غربگرا شکل گرفت که واکنشی به استعمار غرب و ضعف مسلمانان بود. در این جوامع، ناکامی و ضعف دولت‌های ملی‌گرا در توسعه اقتصادی در دهه‌های ۸۰ و ۷۰ م؛ و بروز بحران‌های متعدد اجتماعی نظیر بحران هویت، مشروعیت نخبگان، ضعف نظامی؛ شکست‌های پی در پی از اسرائیل و شکاف‌های طبقاتی از عوامل ظهور جریانات بنیادگرا بود که تغییر وضع موجود و بنیانگذاری نظامی با مشخصات اسلامی را هدف قرار می‌داد. پدیده‌ای که از آن تحت نام "بنیادگرایی" یاد می‌شود از قرن ۲۰ به بعد در حال ریشه دواندن در بسیاری از ادیان بوده است. بنیادگرایی طغیانی علیه جوامع مدرن سکولار است که درصدد جدایی مذهب و سیاست هستند. هر جا که دولتمردان سکولار غربی برآن حاکم هستند با مخالفت طرفداران مذهبی مواجه می‌شوند.

بحران‌های اجتماعی متعدد و تشدید امواج جهانی شدن از دهه ۷۰ به بعد زمینه را برای قوت گرفتن جریانات بنیادگرا در جوامع اسلامی فراهم آورده؛ چرا که با رشد جهانی شدن فرهنگ، بحران‌های داخلی این جوامع هم قوت یافته است. در حقیقت، جوامع اسلامی از سویی با بحران‌های اجتماعی داخلی روبرو بوده‌اند و از سوی دیگر، جهانی شدن که موجبات گذار این جوامع را از سنت به مدرنیته فراهم آورده در نقش عامل خارجی، واکنش‌های اعتراضی و محلی مختلفی را برانگیخته است. در این مقاله درصدد آنیم که به تحلیل تأثیر بحران‌های اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر بپردازیم. سوال اصلی این است که بحران اجتماعی و جهانی شدن چه تأثیری در ظهور بنیادگرایی در مصر داشته است؟ فرضیه ما این است که مجموعه بحران‌های اجتماعی در درون جوامع مسلمان و به طور خاص در مصر علت اصلی ظهور جریانات بنیادگرا محسوب می‌شود و جهانی شدن تشدید کننده آن

بوده است. در واقع متغیر اصلی پژوهش، بحران‌های اجتماعی داخلی مصر و متغیر وابسته آن بنیادگرایی است که در این بین، جهانی شدن عامل تشدیدکننده آن می‌باشد. مشکلاتی نظیر افزایش جمعیت، بیکاری و فقر، توسعه نیافتگی و رکود صنعتی، تضاد طبقاتی و ضعف‌های نظامی، شکست ایدئولوژی‌هایی که مدعی ارائه‌ی شرایط بهتر برای رفاه مردم بودند؛ ناکامی نخبگان و.. عوامل پیدایش بحران‌های متعدد داخلی از یکسو و نفوذ استعمار خارجی از سوی دیگر را فراهم آورده اند. مضافاً اینکه شکل‌گیری این جریانات با تشدید جهانی شدن زمینه‌ساز فعالیت‌های بیشتر جنبش‌های اصول‌گراست چرا که جهانی شدن در بعد فرهنگ موجب بازنگری در هویت، قومیت، مذهب و ملیت شده است و حوزه‌های مختلف فرهنگ، سیاست و اقتصاد را متأثر از خود نموده و بستر رشد پویش‌های بنیادگرایانه را فراهم آورده است (Miszal and shupe 1992:8).

در بعد مذهب، جهانی شدن از یک طرف، زمینه ساز همبستگی و اتحاد حامیان مذهب در سراسر دنیا شده و از طرف دیگر، جنبش‌های رادیکال را شکل داده که خواهان بازگشت به دین و اصول اولیه آن در شکل بسیار افراطی هستند. این امر زمینه ساز تشدید بحران‌های داخلی اجتماعی و سلب مشروعیت و منبع اقتدار حکومت‌هاست؛ در عین حال، نباید فراموش کرد که جهانی شدن اساساً بر مدرنیته استوار است، به این معنا که بر جدایی دین از سیاست تاکید می‌کند و این طبیعتاً در نقطه‌ی مقابل جریانات بنیادگرا قرار می‌گیرد که خواهان استقرار حکومتی مذهبی هستند.

بحران اجتماعی و نظریه بحران

در عصر جهانی شدن بسیاری از پیش‌نیازهایی که پیش از این برای توسعه و رشد همه جانبه کشورها در نظر گرفته می‌شدند تغییر کرد. به عبارت دیگر آن پیش‌نیازها به سبب وقوع بحران‌های متعدد، موجب پیدایش موانع گوناگون بر سر راه توسعه شد. کلمن معتقد است در جریان نوسازی بحران‌های متعدد ایجاد خواهد شد (آلین سو، ۱۳۷۸، ص ۴۸): ۱- بحران هویت ملی: که در اثر تغییر منابع وفاداری بوجود می‌آید؛ ۲- بحران مشروعیت سیاسی برای دول جدید؛ به نظر می‌رسد حل بحران‌های مشروعیت و هویت از دیگر بحران‌ها ارجح‌تر است و منشأ این بحران‌ها در انفکاک اجتماعی، برابری فرهنگی و ظرفیت اقتصادی نهفته است (سیف زاده، ۱۳۶۸، ص ۱۷۶)؛ ۳- بحران نفوذ؛ زیر سوال رفتن و به چالش کشیده شدن حاکمیت دولت‌ها و کاهش توان آنها در اجرای سیاست‌ها؛ ۴- بحران مشارکت؛ نبود نهادهایی برای مشارکت مردم در جامعه و افزایش تقاضاهای مردمی؛ ۵- بحران همبستگی و فقدان اتحاد میان گروه‌ها و احزاب مختلف؛ ۶- بحران توزیع که مهم‌ترین آنهاست و طی آن دولت قادر نخواهد

بود رشد اقتصادی قابل قبول بوجود آورد و کالاها و خدمات موجود را عادلانه میان همگان تقسیم نماید. به نظر می‌رسد بسیاری از نظریه‌هایی که در پی یافتن راه حل برای رفع بحران‌ها مطرح شده‌اند حتی از ارائه‌ی تعریفی دقیق از نوسازی و بحران عاجزند. امروزه توسعه جهان سوم به حل مسئله پیچیدگی و آشوب مرتبط است و در حقیقت توسعه زمانی تحقق می‌پذیرد که نظامی با پیچیدگی‌های خاص خود شکل بگیرد و با اجرای برنامه‌ها و راهبردهایی، از آشوب و بحران‌های ایجاد شده در جریان نوسازی بکاهد. مادامی که رقابت‌ها و ستیزهای ایدئولوژیک بر مباحث توسعه حاکم شود نمی‌توان امیدوار به تحقق توسعه و اصول آن بود (معینی علمداری، ۱۳۸۵، ص ۴۸ و ۴۹). به نظر می‌رسد که از نگاه جامعه‌شناسی آنچه که اسباب پیدایش بحران را فراهم می‌کند مجموعه تحولات و تغییرات متعدد اجتماعی در سطح جامعه است که در جوامع در حال گذار و حتی توسعه یافته رخ میدهد. تحول اجتماعی به مفهوم مجموعه‌ای از تغییرات است که در یک دوره طولانی بوقوع می‌پیوندد و در صورت ناکامی و عدم موفقیت موجب پیدایش بحران‌های لاینحل میگردد. اکنون از جمله عوامل بسیار مهمی که تغییرات عمیق ساختاری را بوجود آورده صنعتی شدن و پیدایش پدیده جدیدی تحت عنوان جهانی شدن است که از دهه ۷۰ قرن بیستم به این سو شدت گرفته. در حقیقت انقلاب تکنولوژی ریشه بسیاری از تغییرات عمیق اجتماعی است که در کنار رشد شهرنشینی، افزایش تولید، سرعت در ارتباطات و حمل و نقل و مهم تر از همه حیطه‌ی اجتماعی و زندگی خانوادگی و مذهبی افراد را تحت تاثیر خود قرار داده و به طور ناخواسته در جریان این تغییرات، بحران‌هایی را خلق کرده است. برای مثال، در شهرهای جوامع توسعه نیافته نابرابری‌ها و تضادهای طبقاتی ناشی از مدرنیسم و گسترش شهرنشینی موجب توزیع نابرابر درآمدها، امکانات و پیدایش نارضایتی و بحران شده است. از سوی دیگر با توسعه و پیشرفت تکنولوژی، زندگی سنتی خانواده‌ها دگرگون شده و مدرنیسم با تمام مظاهرش به جنگ با سنت‌ها برخاسته است.

اقتصاد، سیاست، فرهنگ، جغرافیا و... روی هم اثر می‌گذارند و تحولاتشان از یکدیگر تاثیر می‌پذیرد. در حقیقت، توالی تضادها و تناقضات برآمده از تغییرات اجتماعی خود را به صورت بحران‌هایی نشان می‌دهد که همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را درگیر خود می‌سازد؛ چراکه امتناع از اخذ هنجارهای برآمده از مدرنیسم، بحران‌هایی را نتیجه می‌دهد که موانع متعدد بر سر راه توسعه ایجاد می‌کند (همان، ص ۲۳۱). پس از بررسی مفهوم بحران، در بخش بعد به مفاهیم جهانی شدن به لحاظ نظری و ارتباط آن با تشدید بنیادگرایی در جهان معاصر می‌پردازیم.

جهانی شدن

جهانی شدن پدیده‌ای فراگیر در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. این فرآیند به طور گسترده و مداوم بر زندگی بشر تأثیر می‌گذارد و تعاریف ارائه شده از آن تنوعی توصیف ناپذیر دارد: درهم تنیدگی، فشردگی جهانی، وابسته شدن بخش‌های جهان، ادغام و همگون سازی و گیدنز در کتاب پیامدهای مدرنیت، مفهوم جهانی شدن را به معنی تشدید روابط اجتماعی جهانی تعریف کرده که در نتیجه آن سطح فاصله‌گیری زمان و مکان دگرگون و ارتباط میان رویدادهای اجتماعی بهم نزدیک‌تر می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۷، ص ۷۷). وی در جای دیگر در کتاب تجدد و تخصص، جهانی شدن را به درهم گره خوردن رویدادهای اجتماعی و روابط اجتماعی سرزمین‌های دور دست با تار و پود جوامع دیگر تلقی می‌کند (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۴۲).

مفهوم جهانی شدن به لحاظ ایدئولوژیک هم بسیار مهم و بحث‌انگیز است و دال بر این است که فرآیندی تدریجی و تأثیرگذار در تمام دنیا در حال شکل‌گیری است. در تعاریفی که از جهانی شدن ارائه شده به افزایش ارتباطات و برخوردهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره می‌شود به طوری که حجم زیادی از ارتباطات در سطوح و عرصه‌های مختلف رد و بدل می‌گردد. در عین حال میزان مشارکت در شبکه ارتباطات جهانی کاملاً وابسته به افراد گروه‌ها و قومیت‌ها است (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۴۵). جهانی شدن در روند تجدید حیات دین به طور مستقیم یا غیرمستقیم موجب ظهور و توسعه بنیادگرایی شده است. به علاوه گروه‌های بنیادگرای مذهبی به عنوان یکی از جنبش‌های ضد نظام، خواهان تشکیل اتحادیه‌ای با بقیه هم‌کیشان خود در نقاط مختلف جهان هستند. به معنای دیگر به گفته‌ی ریچارد فالک جهانی شدن موجب شده که پیشروان ادیان جهانی در جهت نزدیکی مذاهب و مبنای مشترک ارزش‌های آنها تلاش کنند. وظیفه این گروه پیشرو مقابله با افراط‌گرایی دینی و سکولاریسم پوچ و بی‌محتواست. در حقیقت، همانگونه که کاستلز هم خاطر نشان کرده پویش‌های جهانی شدن به صورتی دیالکتیک پویش‌های بنیادگرایی را تشدید کرده است (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۴۳). در کنار تأثیر گذاری جهانی شدن بر ابعاد قومیت که قاعدتاً موجب تشدید قومیت و قوم‌گرایی و گسترش روابط در سطوح جهانی و برداشتن مرزهای ملی شده است، هویت که منابع فرهنگ در سراسر جهان را از محیط‌های محلی جدا می‌سازد موجب شده که دولت‌ها، مشروعیت خود را به عنوان منشاء هویت بخشی از دست بدهند (خلیلی، ۱۳۸۰، ص ۴۰).

در بعد فرهنگ، جهانی شدن زمینه‌ساز رشد و توسعه بنیادگرایی است چرا که بنیادگرایی اساساً واکنش و عکس‌العملی به تهدیدات جهانی شدن، زوال سنت‌ها و بحران‌های اخلاقی است.

تعاریفی از بنیادگرایی

واژه بنیادگرایی که از تاریخ و فرهنگ اروپایی اخذ شده به معنای بازگشت به اصول و بنیادهای اولیه و دوران با شکوه و طلایی گذشته است و هدف پیروان آن بازگشت به متن و کتاب مقدس و سنت می باشد. از این نظر، بنیادگرایان مخالف مدرنیته، نزدیک به سنت‌گرایان و دارای گرایش‌های ضد مدرن و ضد سرمایه داری هستند. مهم‌ترین شعار بنیادگرایان زدودن خرافه‌ها و بدعت‌ها از دین و بازگشت به اسلام اصیل و قرآن و سنت پیامبر است و به همین دلیل آنها را جریان سلفیه یا سلفی‌گری هم می‌نامند. بنیادگرایان بدنبال احیای ارزش‌های مذهبی در مقابل ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن هستند. نویسنده‌ای در تعریف بنیادگرایی مذهبی گفته است: بنیادگرایان در تلاش هستند گذشته تاریخی خود را که ارزشمند هم بوده احیا کنند و با ظاهر و وجوه نامناسب عصر مدرن مقابله نمایند (Lawrence, 1990, 17).

بدین‌سان بنیادگرایی و آموزه‌های آن به طور کلی در تضاد با اصول مدرنیسم همچون آزادی، تساهل، دموکراسی و نسبی‌گرایی است و در مقابل حامی مطلق انگاری، اقتدارگرایی، نظارت اخلاقی بر جامعه و انضباط اجتماعی است (کاستلز، پشین، ص ۴۱).

بنیادگرایان معتقدند چرخش در هنجارهای اجتماعی و وقوع دگرگونی در سطح اجتماع موجبات تهدید شیوه زندگی سنتی و عقاید و ارزش‌های حاکم را فراهم می‌آورد و ضرورت حکم می‌کند که با چنین مظاهری مقابله شود. بنیادگرایان خواهان تغییر وضع موجود هستند و ساختارهای فرهنگی حاکم جهانی را به باد انتقاد می‌گیرند (Lenchner, 2000 : 338). بنیادگرایان مظاهر مدرنیته نظیر تکنولوژی و فناوری را می‌پذیرند اما با شدت با هسته مدرنیته مخالف هستند و ایدئولوژی و فرهنگ آن را نمی‌پذیرند.

دکمجیان بر این باور است که بنیادگرایان اسلامی معاصر، خود را جانشینان و پیروان مستقیم رهبران و جنبش‌های رستاخیز می‌دانند که در هر مرحله از زوال و سقوط جامعه اسلامی عکس‌العمل تجدیدنظر طلبانه در بازگشت به ریشه‌های اسلامی از خود نشان داده‌اند. الگوی وقوع پی در پی بنیادگرایی یا همان رستاخیز اسلامی در پاسخ به اوضاع بحرانی، سازوکاری ویژه را ایجاد می‌کند که بر اساس آن اسلام قادر شده است با نیروهای درونی، خود را در مقابل فساد و انحطاط داخلی و خارجی محافظت کند (دکمجیان، ۱۳۷۷، ص ۵). هشام شرابی اندیشمند جهان عرب نیز بنیادگرایی امروزی را پدیده‌ای مدرن می‌داند و معتقد است که در مقابل غربی‌سازی واقع شده است. بنا به باور وی جریان‌های غالب و حاکم در خاورمیانه، بنیادگرایی و سکولاریسم است که هر دو واکنش‌هایی به تهاجم مدرنیته غربی هستند (شرابی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱). به هر جهت، بنیادگرایی در وسیع‌ترین معنایش دلالت بر تعهد

نسبت به عقاید و ارزش‌هایی دارد که اساسی یا بنیادین به شمار می‌آیند چرا که از باورهای بنیادین دینی این است که باید به دنیای نوین پشت کرد. این جریان فکری به عنوان یک گزینه، جنبه سنتی و نوین را توأمان دارد. مشخصه رابطه آن با نوگرایی، آمیزه‌ای از نفرت و حسادت است (هی وود، ۱۳۷۹، ص ۵۱۰).

در بررسی علل و زمینه های ظهور رادیکالیسم و بنیادگرایی اسلامی صرفاً عوامل بیرونی دخیل نیستند و بسیاری از عوامل داخلی با ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وجود دارند. جنبش های بنیادگرایانه با زمینه های سیاسی و فرهنگی مختلف، در صورت تحقق دو شرط صاحب قدرت معنوی اجتماعی و سیاسی می شوند :

اول، وجود رهبری کاریزماتیک و دوم، وجود جامعه‌ای با بحران‌های روبه تزايد. دکمچیان علل ظهور بنیادگرایی را وجود بحران‌های متعدد نظیر: بحران هویت، بحران مشروعیت، سوء حکومت نخبگان، ضعف نظامی و تضاد طبقاتی می داند (دکمچیان، پیشین ، ص ۶۷).

نهایت اینکه بنیادگرایی زاینده زمان حاضر نیست چرا که در طول تاریخ اسلام نیز وجود داشته و دارای ریشه های تاریخی و سرچشمه های فکری در تمام دورانها است. در ادامه به تحلیل تاثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر خواهیم پرداخت (موتقی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳-۱۸۲).

مصر قبل و پس از استقلال

مصر از بزرگ‌ترین کشورهای اسلامی با ۹۴ درصد جمعیت مسلمان از جمله پرجمعیت ترین و منسجم‌ترین سرزمین‌های عربی است. به دنبال تأسیس اسکندریه و رواج شهرت آن، مصر در قلمرو روم شرقی قرار گرفت (همایون پور، ۱۳۶۴، ص ۱۱). پس از سال ۶۴۰ م که مصر بوسیله مسلمانان فتح شد؛ این سرزمین موقعیتی شایان توجه در دنیای اسلام پیدا کرد. آنچه که اعتبار و ارزش مصر را به عنوان حامی اسلام دو چندان کرد سلطه مغول‌ها و اضمحلال خلافت عثمانی بود. پس از ورود سلطان سلیم اول در ۱۵۱۷ به قاهره، مصر تحت حاکمیت ترکان عثمانی درآمد. با وجود این، در قرن ۱۸ اوضاع تغییر کرد و بواسطه ضعف عثمانی که از قرون پیش آغاز شده بود مصر بوسیله ناپلئون که بهره مندی از بازارهای شرق و انتقال فرهنگ اروپا را در سر داشت هدف حمله قرار گرفت (همایون پور، ۱۳۶۴، ص ۱۱). اروپاییان در بدو ورود به سرزمین‌های اسلامی سعی در از بین بردن تمام موانعی داشتند که بر سر راه پیشروی سلطه جهانی آنها بود. نتیجه این امر بیداری مسلمین در واکنش به اشغالگریهای اروپاییان بود. برای مثال در امپراتوری عثمانی ترکان برای سرکوب نیروهای مخالف روبه رشد داخل و حل مسایل

داخلی، نیازمند تشکیلاتی سازمان یافته و مجهز بودند و برای این منظور اصلاحاتی عمیق را در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی آغاز کردند (موتقی، ۱۳۸۶، ص ۸۴).

سرانجام، آثار ضعف امپراتوری عثمانی بروز کرد در حالی که اروپا خود را در پیروزی‌های متوالی و پیشرفت‌های چشمگیر در عرصه‌ی صنعت می دید (خدوری، ۱۳۶۹، ص ۹). در نتیجه، غرب در ابعاد مختلف فرهنگی و سیاسی سلطه خود را در مصر و جهان اسلام، به طور کلی تداوم بخشید (حائری، ۱۳۷۲، ص ۱۲۱).

واکنش روشنفکران مصر در برابر جریان ایجاد شده دوگونه بود: ۱- ملی‌گرایی؛ ۲- مدرنیسم اسلامی. پیشگامان مدرنیسم اسلامی (یا همان احیای مجدد اسلام ضد بیگانگان) همانگونه که از نام این جریان هم پیداست خواهان مدرن و متحول کردن اسلام بودند و هدف آنها تحریک مردم بود برای اتحاد علیه قدرت‌های اروپایی و مخالفت با حکام مستبدی که دست اروپاییان را در امور مملکت باز گذاشته بودند. در مقابل، ملی‌گرایی غیردینی که رهبر آن مصطفی کامل و سعد زغلول و ... بودند داعیه داران افکار ملی‌گرایانه مصر محسوب می‌شدند که احساسات وطن پرستانه را در میان مردم تحریک می‌کردند و در تلاش بودند استقلال مصر را تحقق بخشیده و نظامی جدید بوجود آورند. این گروه، سرانجام توانست به الغای تحت الحمایگی بریتانیا پردازد اما در عین حال قیومیت مصر را به عهده گیرد.

در واقع، جنگ جهانی اول به عنوان یک جنگ اروپایی اثرات بسیار بر خاورمیانه گذاشت و همه کشورهای عربی را درگیر مخاصمات قدرت‌های اروپایی کرد. پس از جنگ اول جهانی، مصر به صورت کشوری نیمه مستقل ظهور کرد که رژیم ملی‌گرا و سکولار آن را اداره می‌کرد. در آن زمان، میلیون‌ها عرب خواستار استقلال شدند و سرانجام پس از چند ماه شورش و اغتشاش، بریتانیا مجبور به پذیرش هیئت مذاکره‌کننده برای استقلال شد (Richmand; 1798). جنبش مزبور انقلابی ملی بود که منجر به پیروزی در برابر استعمارگران خارجی در سال ۱۹۲۲ و اعلام استقلال مصر بوسیله انگلیس شد (نجاتی، ۱۳۶۲، ص ۳۰).

فروپاشی نظام سکولار و غربگرا در مصر که تماماً بخاطر ضعف‌های اساسی داخلی این نظام بود سبب شد تا حتی از دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ مردم به اسلام و اصول اسلامی روی آورند که هدف آنها برقراری حاکمیت مجدد اسلام بر زندگی اجتماعی بود. در این راستا، مهم‌ترین جنبش اسلامی که در این دوران در مصر تشکیل شد جنبش اخوان المسلمین بود که در سال ۱۹۲۸ بوسیله حسن البنا تاسیس شد. این جنبش واکنشی به سلطه جویی غرب در جهان اسلام و مخصوصاً کشور مصر بود که در صدد اجرای قوانین شریعت و تشکیل حکومتی بر پایه نظر علما بود. اما این سازمان چندان موقعیتی به عنوان یک حرکت نداشت و حتی برخی به آن لقب تروریست‌های قرون وسطی را دادند (نجاتی، همان، ص ۳۹). عمدتاً فعالان و

رهبران این گروه در قالب انجمن‌های جوانان ظهور کردند و در صدد بودند تا به برقراری حاکمیت مجدد اسلام بر زندگی اجتماعی بپردازند.

چگونگی ظهور و تکوین بنیادگرایی اسلامی مصر در دهه ۱۹۲۰

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و الغای خلافت توده‌های مسلمان جامعه مصر و فقها و علمای آن در اثر بحرانی عظیم که در جامعه اسلامی بوجود آمده بود در صدد برآمدند تا به احیای اصول اسلام بپردازند. اما احیای مجدد اسلام با وجود سلطه و نفوذ دولت‌های استعمارگر غرب که آن را خلاف منافع خود می‌دانستند غیرممکن به نظر می‌رسید. علاوه بر این، در کنار وجود سلطه گران غرب نسلی جدید از تحصیل‌کردگان غرب که گرایش‌های ناسیونالیستی و سکولار داشتند ظاهر شدند که همچون رهبران ترک نه تمایلی به بازگشت به سنن و ارزش‌های اسلام داشتند و نه با خلافت موافق بودند. به همین دلیل هم به شدت با جریان‌های اسلام‌گرا مخالفت کردند. در نتیجه، تلاش‌هایی که در جهت احیای خلافت صورت گرفت، بی‌نتیجه ماند و حتی سقوط خلافت دنیای اسلام و سپس مصر موجب از هم پاشیده شدن وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی شد.

مسلمانان، بسیار تحت تأثیر این جریان قرار گرفتند و در صدد ایجاد تغییراتی برآمدند. در این میان جامعه‌ی مسلمان مصر بخاطر داشتن ویژگی‌های خاص بیشتر تحت تأثیر این رخداد قرار گرفت. به طوری که پس از فروپاشی عثمانی و تاسیس دولتی لائیک بدست ناسیونالیست‌ها، اندیشمندان اسلامی مصر از نیات سوء استعمار برای نابودی اسلام آگاهی یافتند و علاوه بر آن بواسطه مجموعه‌ای از عوامل داخلی رفته رفته در صدد انجام اقدامی عملی برای مبارزه با استعمار خارجی برآمدند. از این رو، تلاش‌هایی را برای بسیج و سازماندهی نیروهای مسلمان آغاز کردند که به شکل‌گیری نخستین نطفه‌های بنیادگرایی اسلامی در جامعه مصر منجر شد. عامل دیگر که جریان اسلامی را به نهضتی اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد و در نهایت به تشکیل سازمانهای بنیادگرایانه اسلامی منجر شد، بحران فرهنگی ناشی از غربگرایی بود. غربگرایان لیبرال، فروپاشی عثمانی و الغای خلافت را پیروزی بزرگ برای خود می‌پنداشتند و از این فضا در تبلیغات گسترده در جهت منافع خود بهره بردند. مخصوصاً اینکه پس از جنگ اول جهانی، روشنفکران مصری نسبت به تمدن غرب خوش بین و معتقد به تمدن اروپایی و ضرورت الگوبرداری از آن بودند و حتی وقتی متفکرین پیروز شدند این پیروزی را موفقیت لیبرال دموکراسی غربی و ارزش‌ها و تمدن آن می‌دانستند (عنایت، ۱۳۸۴، ص ۵۹).

مضافاً اینکه در آن دوران گرایش‌های غربگرایانه به چند دلیل خیلی رشد کرد: از یکسو حزب مشروطه خواه لیبرال برای رابطه با طبقه تحصیل کرده و در برابر نفوذ حزب ناسیونالیست شکل گرفت و از سوی دیگر، دانشگاه مصر در سال ۱۹۲۴ مجدداً سازماندهی شد و رهبری جریان مشروطه لیبرال را بر عهده متفکرانی نظیر هیکل و طه حسین گذاشت که اینها به طور کلی موجب رشد غربگرایی در مصر شدند. بدین ترتیب، پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی خلافت، غربگرایی در میان روشنفکران و غربگرایان به شدت رواج یافت و تبلیغ ارزش‌های غربی باب شد. در این دوره، روشنفکران غربزده مصری خواستار جدایی دین از سیاست بودند.

رشد حرکت‌های ناسیونالیستی از دیگر عواملی بود که به شکل‌گیری و رشد جنبش اسلامی در مصر انجامید و به صورت ترویج ناسیونالیسم و فعالیت احزاب ملی‌گرای مصر ظاهر شد. تا اینکه در اواخر قرن ۱۸ با آشکار شدن شکست‌ها و ناتوانی امپراتوری عثمانی، دول اروپایی دست بکار شدند تا در برابر وحدت جهان اسلام به عنوان مانع تحقق منافع سیاسی و اقتصادی خود بایستند و در این راه اقدام به تجزیه امپراتوری عثمانی از طریق رواج اندیشه‌های ملی‌گرایانه میان اعراب و ترکان کردند (تقوی، ۱۳۸۴، ص ۲۹).

با توجه به رشد ملی‌گرایی و گرایش‌های ناسیونالیستی میان ترکان جوان عثمانی، ناسیونالیسم عرب هم از دل آن بیرون آمد و در صدد برآمد تا از ترکان عثمانی جدا شود. اعراب تا قبل از قرن ۱۸ احساس بیگانگی با ترکان نمی‌کردند و از وحدت خود با ترکان هم رضایت داشتند و حتی سلطان عثمانی را حاکم بر حق مسلمانان می‌دانستند چرا که حکام عثمانی هم هیچ تبعیضی را علیه آنها روا نداشتند (عنایت، پیشین، ص ۹).

پس از استقلال ظاهری مصر در سال ۱۹۲۳، قانون اساسی حکومت مشروطه و پارلمانی را به رسمیت شناخت. در شرایط جدید حاکمیت سیاسی احزاب، شرایطی تازه برای فعالیت‌های سیاسی در مصر پا گرفت که در میان آنها جماعت‌های ناسیونالیست در موقعیت بهتر قرار داشتند. در حقیقت پس از فروپاشی عثمانی طیفی وسیع از احزاب ناسیونالیست غربگرا پا به عرصه گذاشتند که از ارزش‌های لیبرالی حمایت می‌کردند. اما برنامه‌های ناسیونالیست‌ها در الگوبرداری از غرب و اروپا با افکار مسلمانان مصر در تعارض بود و از سوی دیگر با رشد تدریجی بحران‌های داخلی در مصر و شکست برنامه‌های نوسازی و توسعه‌ی نخبگان ناسیونالیست، مردم مجدداً به سمت اسلام روی آوردند و جذب گروه‌های اسلام‌گرا شدند.

رشد بحران های اجتماعی و بنیاد گرایی اسلامی معاصر در مصر

از آنجا که به نظر می‌رسد میان بحران های اجتماعی و ظهور جنبش های مذهبی بنیادگرایانه خواهان برهم زدن وضع موجود و بنای جامعه ای بر پایه ی ایدئولوژی خود ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد ضروری است ریشه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی، رواج بنیادگرایی بررسی شود، چرا که قدرتگیری جنبش های بنیاد گرا دقیقاً زمانی بوده است که جامعه عمیقاً از هر لحاظ دچار آشفتگی بوده و بحران های گوناگون دامن گیر آن شده بود. (سیف زاده، پیشین و قوام، پیشین) در این قسمت به بررسی عوامل و بحران های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه مصر که تأثیری زیاد بر اوج گیری اصول گرایی اسلامی در دهه های اخیر داشته می‌پردازیم.

۱- بحران هویت و بحران فرهنگی: هر نظام سیاسی در دوران حیاتش درگیر بحران های شش گانه هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ، توزیع و ادغام می شود. حال برخی از کشورها نظیر جوامع توسعه یافته به طریقی موفقیت آمیز این بحران ها را پشت سر می گذارند و برخی دیگر، نظیر کشورهای در حال توسعه درگیر حل این بحران ها و گذار از آنها می شوند که حاکمیت کشورهای جهان سوم را به چالش می کشد. برخی دولت ها با اتخاذ الگوهای فرهنگی به سبک غرب موجبات پیدایش بحران های فرهنگی را فراهم آورده اند. بنا به گفته ی یکی از محققین عرب جنبش های اسلامی که بیداری دینی را تبلیغ می کنند بدنبال بحران های عمیق فرهنگی و فکری می آیند. در جوامع مسلمان هم با الغای خلافت و نابودی استقلال و حاکمیت سیاسی و رواج وابستگی به غرب و تقلید از آن روز به روز بحران های فرهنگی ریشه دارتر و گرایش مردم به جریانات بنیادگرا بیشتر شده است (فیلانی، ۱۹۷۸، ص ۳۴۰).

هنگامی که به بررسی کشورهای عربی - اسلامی در دوران معاصر می‌پردازیم وجود بحران های هویتی کاملاً آشکار می شود. در حقیقت دنیای اسلام طی دو قرن اخیر بحران های فرهنگی و اجتماعی عمیق را تجربه کرده است. در دوران خلافت عثمانی آن چیزی که به حکام ترک مشروعیت می داد دین اسلام بود و مسلمانان عرب هم زیر سایه ی خلافت مشروع در هماهنگی و اتحاد روحی و روانی و فرهنگی بسر می بردند. اما پس از شکست های پی در پی عثمانی در برابر نظامی گری های اروپا، آنها مجبور به عقب نشینی شدند و از قرن ۱۹ در واکنش به پیشرفت های اروپا، در طریق اصلاحات وارد شدند و اروپا را هم الگوی خود قرار دادند. شروع اصلاحات به سبک غرب رفته رفته موجب شورش ترکان جوان علیه سلطان عثمانی شد و طی انقلاب ۱۹۰۸، ترکان جوان خواهان تغییرات بنیادی در کشورداری شدند اما وعده هایی که در خصوص برابری اجتماعی و حمایت از حقوق ملل تابعه داده بودند به اجرا در نیامد چرا که آنها در صدد اجرای ایدئولوژی جدید پان ترکسیم و ترکی کردن جامعه بودند. در نتیجه ی این سیاست، اعراب که بزرگ ترین ملت تابعه در عثمانی بودند سیاست ترکی

کردن را در تضاد با هویت اسلامی عربی خود دید و به مخالفت با آن برخاستند. دور شدن اعراب مسلمان از ترکها به همراه نفوذ افکار غربی منجر به گسترش ناسیونالیسم عرب شد و مخصوصاً اینکه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، جهان عرب هم گرفتار تجزیه و از هم گسیختگی شد و هر تکه ای از آن تحت سلطه استعمار انگلیس و فرانسه قرار گرفت. در این هنگام، مسلمانان عرب و بویژه مصریان با ناهنجاری‌ها و مشکلات گوناگون فرهنگی و اجتماعی دست به گریبان بودند که این ناهنجاری‌ها خود را به صورت خود کم بینی و حقارت نشان می داد.

پس از انقراض عثمانی، یافتن منبعی هویت بخش بسیار دشوار بود و علی‌رغم وجود اسلام به عنوان آیینی که تمام ابعاد زندگی را تحت شعاع خود قرار می داد و برنامه ای فراگیر برای اجتماع ارائه می‌کرد و دین و سیاست را در خود جمع کرده بود، در چنین شرایطی ناسیونالیست‌های عرب که زمام امور کشورهای عربی را در دست داشتند در صدد کسب استقلال برآمدند و می خواستند برنامه‌ای ایدئولوژیک برای استقرار حکومتی قانونی ارائه دهند. اما مشکل اینجا بود که شعارها و طرح‌هایشان با احساسات و عقاید اسلامی مردم و سنت‌های آنان بیگانه بود و هیچ ارتباطی به آنها نداشت.

پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های سابق استعماری نظیر بریتانیا و فرانسه نفوذ سابق خود را از دست دادند و قدرت‌های جدید نظیر آمریکا، شوروی و اسرائیل جانشین آنها شدند. پس از اشغال فلسطین بوسیله رژیم صهیونیستی و تاسیس کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ مسلمانان مصری به ناچار جنگ‌های زیادی با یهودیان داشتند. در دهه ۱۹۵۰ ناسیونالیسم عربی مصر با آغاز ریاست ناصر به شکل ایدئولوژی مسلط در آمد و خود را به صورت پان عربیسم نشان داد. پان عربیسم ناصر در یک دوره کوتاه تلاش کرد تا راه حلی برای هویت فردی و جمعی مردم مصر بیابد. در آن زمان بحث و مجادله بر سر ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های متعدد نظیر کمونیسم، ناسیونالیسم و بنیادگرایی اسلامی در میان بود و نزاع بر سر درست و غلط بودن ارزش‌های عمده در کشور درگرفته بود. با شکست مصر در جنگ ۱۹۶۷ و مرگ ناصر در ۱۹۷۰، جریان پان عربیسم با شکست مواجه شد و همراه با آن کاخ پر عظمت شخصیت فردی و جمعی اعراب فرو ریخت (دکمجیان، پیشین، ص ۲۹-۲۸).

تا اواخر دهه ۷۰ انواع مختلف از ایدئولوژی‌های بومی و غربی در مصر بوسیله روشنفکران و سیاستمداران مصری امتحان شده و نتایج ناخوشایند حاصل شده بود بدین ترتیب بحران هویت روانی، مجدداً در میان مصریان ظاهر شد و هویت و خودآگاهی آنان را در معرض خطر قرار داد. از خودبیگانگی بزرگ‌ترین تهدیدی بود که جامعه مصر را درگیر خود کرده بود و به همین خاطر تلاش‌های جدید برای یافتن ایدئولوژیی تازه از سر گرفته شد. در این میان، توجه

بیشتر به لیبرالیسم غرب و بنیادگرایی اسلامی بود. تا اینکه بالاخره در طول سال‌های پس از ۱۹۷۰ جامعه مصر شیوه اسلامی را به عنوان ایدئولوژی خود برگزید. به این ترتیب، گرایش به بنیادگرایی اسلامی پاسخی بود به بحران هویت در جامعه‌ی مصر.

۲- بحران مشروعیت: نخستین نتیجه‌ی آنکه بحران هویت و از خود بیگانگی بدنال داشت بحران مشروعیت نخبگان و نهادهای حکومتی بود. این بحران موجب نابسامانی و ناامنی در نظام سیاسی شد به طوری که این نظام دیگر قادر نبود خواسته‌های عمومی و همگانی را تأمین کند و نهایتاً با ایجاد شرایطی مناسب موجبات ظهور انقلاب را با رهبری فردی کاریزماتیک فراهم آورد.

در واقع، رهبران مصر بجز ناصر در طول دهه‌های اخیر هیچکدام مبانی مشروعیت فوق را نداشتند. برای مثال، سادات و مبارک تلاش کردند تا از مشروعیت رو به انحطاط خود پس از مرگ ناصر به مشروعیتی قانونی و مذهبی برسند. با مرگ ناصر در ۱۹۷۰ بحران مشروعیت تبدیل به معضلی جدی در جامعه‌ی مصر شد و با توجه به اینکه وی در دوران زمامداری خود طیفی وسیع از جریان‌های اصول‌گرا و در رأس آن اخوان المسلمین را سرکوب کرد، ولی پس از مرگ وی زمینه برای قدرت‌گیری و فعالیت مجدد اسلام‌گراها فراهم شد. در دوران سادات هم مخالفت‌های گسترده داخلی علیه او صورت گرفت و مخصوصاً پس از پیمان یک جانبه صلح با اسرائیل و سیاست‌های اقتصادی‌اش به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و زمینه را برای ظهور بنیادگرایان فراهم آورد (هیکل، ۱۳۷۰، ص ۲۹۱).

۳- سوء حکومت رهبران و سیاست فشار و سرکوب: آنچه که مشروعیت نخبگان و رهبران را تأمین می‌کند نوع عملکرد، سیاست‌ها و خط مشی‌های آنان است. رهبران مصر پایه‌های مشروعیت قوی نداشتند و به همین خاطر همیشه ناتوان و عاجز از ایجاد نظم عمومی و با ثبات بودند و علاوه بر آن اقدامات خودسرانه و غیرموثر آنها و ناتوانی شان در اتخاذ سیاست‌های سودمند، موجب تضعیف مشروعیت آنها شد و تنها راه باقی مانده استفاده از زور، سرکوب و فشار، بود به طوری که در دهه‌های اخیر رهبران مصر غالباً از طریق افزایش سرکوب مخالفان که از آزادی بیان و مشارکت‌های جمعی مدنی محروم بودند خود را بر سر قدرت نگاه داشتند. پس از سادات سیاست‌های سرکوب‌گرانه و خشونت بار ادامه یافت و بر اوج‌گیری عملیات بنیادگرایان اسلامی افزوده شد.

۴- بحران اقتصادی و تضاد طبقاتی: از اقداماتی که نخبگان انجام دادند توزیع نامساوی و نامطلوب ثروت میان شهروندان بود که تضادهای طبقاتی را شدت بخشید. شکاف عمیق فقیر و غنی از علت‌های مهم ظهور جنبش‌های اسلامی بود. اما در ابتدای دهه‌ی ۷۰ و با به قدرت رسیدن سادات سیاست دوری از شرق و نزدیکی به غرب در پیش گرفته شد و متعاقب آن در

بخش اقتصاد تغییر و تحولات اساسی رخ داد اما پس از گذشت دو دهه شرایط زندگی توده‌ها به شدت دشوار و حتی تامین حداقل امکانات معیشتی با مشکل مواجه شد.

شورش نان و مسایل و نتایج سیاسی و اجتماعی ناشی از آن، تنها نمونه‌ای از پیامدهای نامطلوب سیاست درهای باز بود. وضعیت فوق و توزیع ناعادلانه ثروت حاصل از سیاست‌های لیبرالی اقتصاد و نهایتاً باعث ظهور جنبش‌های اسلامی بود.

در نهایت باید گفت که رژیم مصر نه تنها با اتخاذ سیاست درهای باز شکاف طبقاتی عظیم بین مردم بوجود آورد بلکه نتایج ناشی از این اقدامات موجب شد تا توده‌های ضعیف جامعه به سرعت جذب ایدئولوژی انقلابی اسلام‌گرایان شدند.

۵- بحران فرهنگی: دولت‌ها با اتخاذ الگوهای فرهنگی به سبک غرب موجبات پیدایش بحران‌های فرهنگی را فراهم آورده‌اند. بنا به گفته‌ی یکی از محققین عرب، جنبش‌های اسلامی که بیداری دینی را تبلیغ می‌کنند بدنبال بحران‌های عمیق فرهنگی و فکری می‌آیند. در جوامع مسلمان هم با الغای خلافت و نابودی استقلال و حاکمیت سیاسی و رواج وابستگی به غرب و تقلید از آن روز به روز بحران‌های فرهنگی ریشه‌دارتر و گرایش مردم به جریان‌ات بنیادگرا بیشتر شده است (فیلانی، ۱۹۷۸، ص ۳۴۰).

در مصر کم رنگ کردن ارزش‌های اجتماعی و عقاید اسلامی که در پی سیاست غرب‌گرایانه پیگیری شده بود بحرانی فرهنگی را در پی داشت و این از خودبیگانگی‌ها، پاسخی قاطع را از سوی مسلمانان مبارز بنیادگرای مخالف غرب می‌طلبید که در قالب بنیادگرایی ظاهر شد.

۶- ضعف نظامی: ضعف نظامی رهبران عرب که متعاقب شکست‌های پی در پی در برابر اسرائیل آشکار شد یکی از عوامل مهم رشد بنیادگرایی اسلامی در دهه‌های اخیر است. پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷، توده‌های وسیع مردم مصر به لحاظ ایدئولوژیک به اسلام‌گرایش پیدا کردند. روی گردانیدن مردم از شیوه پان عربیسم و حتی راه‌حل‌های سوسیالیستی عربی و مارکسیست انقلابی موجب روی آوردن آنها به چارچوب اسلامی و بنیادگرایی شد (همان، ص ۸۴).

۷- شکست مکاتب و ایدئولوژی‌های وارداتی: یکی دیگر از عواملی که زمینه رشد جریان‌ات بنیادگرا را فراهم آورد بحران ایدئولوژی بود. در دهه‌های اخیر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، سوسیالیستی و لیبرالیستی به سرعت موقعیت خود را از دست دادند و به شدت دچار اختلافات و تعارضات داخلی شدند.

پس از شکست ۱۹۶۷ هم مسلمانان به مخالفت با ایدئولوژی‌های وارداتی پرداختند و با توجه به فضای یأس‌آور و نومیدکننده موجود خودبخود جا برای ورود ایدئولوژی اسلامی و راه‌حل‌های آن باز شد و از آنجا که ایدئولوژی‌های پیشین نتوانسته بودند نیازهای مردم را

برآورده کنند و برنامه‌ی نوسازی و اصلاحات آنها مشکلات عمیق در سطح جامعه فراهم آورده بود در نتیجه قبول دعوت بنیادگرایان دور از ذهن نبود.

۸- اقدامات رژیم صهیونیستی اسرائیل: اشغال فلسطین و کشتار مسلمانان و تکیه صهیونیست‌ها بر مذهب برای مطرح کردن ارزش‌های تاریخی و دینی قوم یهود، نقشی مهم در گرایش مردم به مذهب و برانگیختن احساسات دینی آنها داشت. این شرایط امکان‌آتی را برای انقلابیون مصر ایجاد کرد تا در سایه آن به ترویج و انتشار دیدگاه‌های اصول‌گرایانه خویش بپردازند چرا که هر قدر اسرائیل با استفاده از یهودیت به مطامع خود نزدیک می‌شد اعراب هم سعی می‌کردند تا هرچه بیشتر به اسلام روی آورند.

۹- تأثیر انقلاب اسلامی ایران: پیروزی انقلاب ایران اسباب امیدواری انقلابیون مصری را فراهم آورد و آنها را مطمئن کرد که اسلام بسیار قوی‌تر از دستگاه‌های مستبد رژیم غربگرای مصری است (آقایی و صفوی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۴-۱۱۴).

آنچه در این بخش مورد بررسی واقع شد علل و عوامل رشد بنیادگرایی در مصر و عوامل تشدیدکننده آن بود. در واقع با ظهور بحران‌های متعدد که جامعه مصر را درنوردید، زمینه برای پیدایش جنبش‌های بنیادگرا فراهم آمد. توده‌های محروم که از همه امکانات رفاهی محروم بودند و وعده‌های ایدئولوژی‌های پیشین را نشدنی و بی‌نتیجه می‌دیدند به سرعت جذب جماعت‌های بنیادگرا شدند. در ادامه نباید فراموش کرد که پدیده‌ی جهانی شدن و تسریع ارتباطات و پیشرفت تکنولوژی، در آگاهی بخشی به این توده‌ها و مطلع ساختن آنها از حقایق جامعه‌شان بسیار حائز اهمیت بوده و در جریان گرایش مصر به سمت بنیادگرایی در کنار عوامل داخلی نقش تشدیدکننده را ایفا می‌کند. استعمار با نفوذ تاریخی خود در مصر، روند غربی شدن را دنبال می‌کرد و تأثیرات و واکنش‌های گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را برجای گذاشت. در عصر حاضر هم مطرح شدن موضوعات بین‌المللی نظیر دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان و مسایل محیط زیستی که از پیامدهای جهانی شدن است، زندگی اجتماعی و طرز حکومت‌نخبگان جوامع اسلامی متأثر از این جریان خواهد بود. در خاورمیانه که کانون فرهنگ و ارزش‌های اسلامی است اتفاقاً اصول و نگرش‌های دینی تبدیل به وسیله‌ای برای مخالفت کردن و به چالش کشیدن رژیم‌های سیاسی حاکم شده است. اسلام، ابزار نیروهای مخالفت دولت در منطقه خاورمیانه است و هر جا نوسازی در قالب سکولاریسم بوسیله حکومت‌های مسلمان در پیش گرفته شده با مخالفت و واکنش اسلام‌گرایان مواجه گردیده مثلاً در مصر منازعات دامنه‌دار میان اسلام‌گرایان و طرفداران غربگرای نوسازی در گرفته است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد جهانی شدن و نوسازی در

این جوامع، معادل غربزدگی است که رویدادی ناخوشایند محسوب می‌شود و زمینه‌ساز تشدید منازعات قومی، مذهبی و سیاسی است.

کانون خاص گرایی اسلامی در آفریقا چند کشور واقع در شمال آن است. در مصر این جنبش که در بین اقشار تحصیل کرده پایگاهی گسترده دارد، خواستار برقراری حکومت اسلامی راستین است. برخی از اعضای تندروی این جنبش مانند گروه الجهاد همه جوامع اسلامی را نوعی جامعه جاهلی بشمار می‌آورند و مسلمانان حقیقی را به احیای اسلام ناب فرا می‌خوانند. البته در برخی از موارد مبارزان اسلامی مصر به اقداماتی مانند ترور و بمب گذاری و حمله مسلحانه نیز متوسل می‌شوند که خشم مقامات حکومتی را برمی‌انگیزد (Zubaida, 1987:40 Sharma, 1994:206). اصل مهم این است که نیروی اسلامگرایی در جوامع خاورمیانه ای روستاییان و طبقات تهی دست نیستند بلکه از طبقات متوسط و دارای تحصیلات هستند چرا که این جنبش ماهیتاً فراطبقاتی است و از تمام طبقات عضوگیری می‌کند (مصاحبه روزنامه ایران با دکتر حمید احمدی www.iran-newspaper.com/1380/800814/think.htm).

با در نظر گرفتن چارچوب نظری، فرایند جهانی شدن از طریق بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و گسترش چشمگیر فضای اجتماعی، منابع و شرایط لازم برای هویت سازی و معنایابی سنتی را از بین می‌برد. در نتیجه، نوعی بحران هویت پدید می‌آید که زمینه‌ای مناسب برای خاص گرایی فرهنگی و رادیکالیسم اسلامی است. ضمن اینکه نباید از نظر دور داشت که جهانی شدن به طور ذاتی خواستار خیزش دوباره قومیتها نیست چرا که با ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌های ناشی از گسترش حرکت‌های سیاسی قومی مخالفت می‌ورزد و هر آنچه را که مانعی بر سر راه اقتصاد لیبرال و دموکراسی است، حذف می‌کند. جهانی شدن بر وحدت و یکپارچگی مبتنی است نه حمایت از قوم گرایی و فدرالیسم (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۴ تا ۳۲۷). سیاسی‌تر شدن جریانات بنیادگرا از دهه ۹۰ به بعد، بیشتر تحت تاثیر وضعیت سیاسی حاکم بر جهان و بحران هویت ناشی از جهانی شدن است. اخوان المسلمین که از نمایندگان فکری بنیادگرایی است در دهه ۶۰ و ۷۰ بیشتر رویکردی استعمار ستیز داشت در دهه ۶۰ و ۷۰ روی به تشکیلات مسلحانه آورد و گروه‌های مخفی را برای سرنگونی نظام‌های سیاسی سازماندهی کرد. از دهه ۹۰ به این سو که جهانی شدن شدت بیشتر یافته رادیکالیسم بنیادگرایان با تکیه بیشتر بر خشونت طلبی نمودی تازه یافت که از نمونه‌های آن قتل عام مصر در سال ۱۹۹۳ بوسیله الجماعه الاسلامیه بود (www.iran-newspaper.com/1380/800814/think.htm). واکنش‌های بنیادگرایان نسبت به چالش‌های نوظهور که جهانی شدن اسباب آن را فراهم کرده به صورت چالش‌های هویتی و ضدیت سنتی با مدرنیته نمود یافته و گفتمان

فرهنگی و سیاسی این کشورها بدون حل دوگانگی بنیادگرایی و مدرنیته قادر نخواهد بود که در ضیافت جهانی عصر جدید فعالانه حاضر شود (هانتز، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰).

نتیجه

هدف مقاله حاضر، بررسی و تحلیل تاثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر رشد بنیادگرایی در مصر بود. برای رسیدن به هدف این پژوهش، تایید فرضیه و پاسخ دادن به سوال آن (بحران اجتماعی و جهانی شدن چه تاثیری در ظهور بنیادگرایی در مصر داشته است؟) ابتدا بحثی نظری در خصوص مفاهیم بحران اجتماعی، جهانی شدن و بنیادگرایی ارائه شد. سپس به بررسی ریشه های تفکر بنیادگرایانه و تاثیر بحران های اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر پرداخته و از نظریات هریر دکمچیان و هشام شرابی استفاده شد. بنا به نظر دکمچیان بحران هویت، تحت تاثیر فرهنگ غرب، بحران مشروعیت بخاطر ناکارآمدی نخبگان و شکاف بیش از پیش رهبران و مردم و بازداشت گسترده مخالفین، بحران فرهنگی که با الغای خلافت تشدید و به کم رنگ شدن ارزش های سنتی منجر شد، بحران اقتصادی و تضاد طبقاتی که ناشی از توزیع نابرابر ثروت بود و منتهی به هرج و مرج اقتصادی و رشد سرمایه داری وابسته شد و در نهایت شکست ایدئولوژی های خارجی نظیر ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم و تاثیر انقلاب اسلامی ایران... همه و همه از مجموعه بحران هایی بودند که در ظهور بنیادگرایی در مصر نقش اساسی داشتند؛ عواملی که در جهان امروز و در عصر جهانی شدن تشدید و تسریع شده اند. در واقع بحران های داخلی مصر به اتفاق عامل جهانی شدن زمینه رشد بنیادگرایی را فراهم کردند. نتیجه ای که می توان گرفت این است که جوامع مسلمان بخاطر وجود بحران ها و ضعف های مکرر داخلی و مواجهه با سلطه و نفوذ غرب به فکر تغییر و نوسازی در جوامع خود افتادند. اما این الگوهای تغییر که خود را در قالب ایدئولوژی های مختلف نشان داد منطبق با شرایط بومی این جوامع نبود و به شکست منتهی شد. استنباطی که می توان کرد این که توسعه بنیادگرایی کاملاً در ارتباط مستقیم و دیالکتیک با نوسازی و استعمار اروپا بوده است. همان گونه که گفته شد نیاز به ایجاد تغییر و نوسازی در جوامع اسلامی به اواخر قرن ۱۸ یعنی سال ۱۷۹۸ که مقارن با حمله ناپلئون به مصر بود بر می گردد. در آن زمان جامعه عرب تحت استیلای حاکمیت عثمانی بود و در شرایط زوال اقتصادی، بازرگانی و فقدان استقلال مدنی به سر می برد و توده عظیم مردم، محروم و بی سواد بودند. حمله ناپلئون به مصر، مسلمانان را در برابر پیشرفتهای عظیم علمی، تکنولوژیک و نظامی اروپا قرار داد و دولت عثمانی را به ایجاد تغییرات بنیادین در حوزه های مختلف نظامی، آموزش و اقتصاد واداشت. در حقیقت نوسازی و اصلاحات جهان عرب،

پدیده ای بود که بوسیله امپراتوری عثمانی بر آنها تحمیل شد چرا که سرزمین‌های اسلامی در آن زمان جزء متصرفات عثمانی تلقی می‌شدند. در نتیجه نوسازی به سبک غربی و الگوبرداری از آن، که روشنفکران غربگرا داعیه دار آن بودند، آغاز شد و متعاقب آن نظم پدرسالار جهان عرب که صورت غالب اجتماع آنها بود با بحران‌هایی تازه مواجه شد که مهم‌ترین آن تضاد سنت و مدرنیته به سبک غرب بود و استقلال سیاسی، آموزش و فرهنگ کاملاً تحت نفوذ غرب قرار گرفت.

جریان الگوبرداری مطلق از غرب واکنش‌هایی را برانگیخت که در قالب جنبش‌های ایدئولوژیک ظاهر شد. از یکسو حامیان جریان غربگرایی، ناسیونالیست‌های سکولار و لیبرال مسلک بودند و در سوی دیگر، جریان بنیادگرا که طرفدار اصلاح اسلامی و احیای مذهب اسلام بودند. جریان اصلاح دینی در ضدیت با ناسیونالیسم، خواهان نشان دادن مذهب بجای ملی‌گرایی بود و تا زمانی که ایدئولوژی سکولار قدرت غالب داشت، نتوانست گوی قدرت را بریابد. بزودی آشکار شد که نوسازی اعمال شده به زعامت سکولارهای غربگرا در جامعه اسلامی صرفاً نسخه‌ای جدید از پدرسالاری قدیمی را عرضه کرده که بنا به گفته‌ی هشام شرابی همان پدرسالاری نوسازی شده است و بواسطه تقلید و الگوبرداری صرف از غرب به نتیجه نخواهد رسید. متعاقب این جریان، بحران هویت و سپس بحران مشروعیت نخبگان رخ نمود که در اثر سوء عملکرد آنها بود. از سوی دیگر، استقلال صوری، تضاد و شکاف‌های طبقاتی میان فقیر و غنی و مهم‌تر از آن جریان توسعه‌ی نامتوازن و نامتعادل اقتصادی و شکست‌های پی در پی اعراب از اسرائیل زمینه‌ی سقوط غربگرایان و روی کار آمدن بنیادگرایان را فراهم کرد.

در حقیقت، مشکلی را که امپریالیسم اروپا بر سر راه توسعه و نوسازی جوامع مسلمان ایجاد کرد، ممانعت از شکل‌گیری توسعه اقتصادی طبیعی در قالب سرمایه‌داری و جلوگیری از شکل‌گیری طبقه کارگر در برابر ساختار سنتی پدرسالارانه بود که همزمان با آن وابستگی اقتصادی و اعمال الگوهای فرهنگی اروپا مشکل را دوچندان و برنامه نوسازی را منتهی به شکست کرد. اعمال سیاست‌هایی نظیر جایگزینی واردات، تکیه بر دلارهای نفتی و واردات بیش از حد مواد غذایی و سلطه کمپانی‌های نفتی، توسعه ناموزنی را به بار آورد که برنامه‌های نوسازی ملی‌گرایان سکولار را در دهه ۷۰ منجر به شکست کرد. علاوه بر سلطه و استثمار غرب چه از لحاظ الگوی توسعه و چه استثمار فرهنگی که موجب تضعیف اعتماد به نفس مسلمانان و ایجاد حس خود کم‌بینی شد، ساختار پدرسالار هم اجازه ایجاد تغییرات متوازن و هماهنگ سیاسی اجتماعی را نمی‌داد و با اصول مدرنیته در تضاد بود. نهایتاً اینکه در جوامع اسلامی، پیاده کردن الگوی توسعه و نوسازی بالاخص در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ نتوانست به نتایج

مطلوب برسد، چرا که نوسازی در این جوامع بواسطه وابستگی خارجی و عدم استقلال از یکسو و همچنین نظم پدرسالار در جامعه از سوی دیگر محکوم به شکست بود. در این جوامع نوسازی در شرایط وابستگی رخ داد و مدرنیته‌ای غیربومی و غیراصیل که تنها نظم قدیم پدرسالارانه را به شکلی جدید باز تولید کرد شکل گرفت (شرابی، پیشین، ص ۵۴). در درون این جوامع به ظاهر مدرن، تضادهای عمیق و تنش برانگیز وجود دارد که نه سنت‌گرایی محض و نه مدرنیته اصیل را تداعی می‌کند. این جوامع بدون قدرت ابتکار و خلاقیت و نقادی تنها به الگوبرداری محض از غرب پرداخته‌اند. به علاوه ملی‌گرایان سکولار که سرپرستی جریان نوسازی و مدرنیته را بعهد داده‌اند قادر به ایجاد حس هویت ملی در میان اعراب نبوده و نتوانستند ایده‌های ناسیونالیستی را در اجتماع اشاعه دهند. چرا که وفاداری‌های قبیله‌ای و خانوادگی اصولاً عمیق‌تر و ریشه دارتر از وفاداری‌های ملی بوده و در جوامع عربی هویت دینی مقوله‌ای تأثیرگذارتر و تعیین‌کننده‌تر از هویت ملی و ناسیونالیستی قلمداد می‌شد. بدین ترتیب، آنچه که محصول نوسازی شکست خورده به سبک غربی بود ظهور بحران‌های متعدد اجتماعی و مهم‌تر از همه شکل‌گیری جنبش بنیادگرایی به عنوان تنها راه باقی مانده برای اصلاحات موفق بر پایه ارزش‌های اسلامی و بازگشت به اصول اولیه دین بود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آقایی، بهمن و صفوی، خسرو (۱۳۶۵)، اخوان المسلمین، تهران، انتشارات رسام.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۳)، «هویت و قومیت در ایران»، به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۸) بنیادهای هویت ملی ایرانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
۴. حائری، عبدالهادی (۱۳۷۳)، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران با دور رویه تمدنی بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر.
۵. خدوری، مجید (۱۳۶۶)، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.
۶. خلیلی، اسماعیل (۱۳۸۱)، هویت در یک نظام جهانی، انتشارات رسام.
۷. دکمچیان، هرایر (۱۳۶۶)، جنبش بنیادگرایی در جهان عرب، ترجمه ح. احمدی، تهران، کیهان.
۸. روشه، گی (۱۳۶۶)، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور وثوقی، نشر نی، چاپ اول
۹. شرابی، هشام (۱۳۸۵)، پدر سالاری جدید، انتشارات کویر.
۱۰. شرابی، هشام (۱۳۶۹)، روشنفکران عرب و غرب ترجمه عبدالرحمن عالم تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۱. عنایت، حمید (۱۳۷۰)، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر.
۱۲. فیلاتی، مصطفی (۱۹۷۸)، انقلاب دینی اسلامی - خصایص ها، بی‌نا.
۱۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، نشر تهران.
۱۴. کاستلز، ایمانوئل (۱۳۸۰)، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، نشر طرح نو.
۱۵. کوپل، ژیل (بی‌تا)، پیامبر و فرعون، انتشارات کیهان.
۱۶. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، نشر روزنه.

۱۷. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، تجدد و تشخیص، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
۱۸. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیست، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز.
۱۹. موثقی، احمد (۱۳۷۵)، استراتژی وحدت در اسلام، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۰. موثقی، احمد (۱۳۷۴)، جنبش های اسلامی معاصر، انتشارات سمت.
۲۱. نجاتی، غلامرضا (۱۳۶۲)، جنبش های ملی مصر، تهران شرکت سهامی انتشار.
۲۲. نقوی، علی محمد (۱۳۶۰)، اسلام و ملی گرایی تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۳. وود، هیل (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژیهای سیاسی، نشر چاپار.
۲۴. همایون پور، هرمز (۱۳۶۴)، ترس. امید. پیشداوری، تهران: کتابسرا.
۲۵. هیکل، محمد حسین (۱۳۷۰)، پاییز خشم، ترجمه کاظم موسایی، نشر اطلاعات.

ب. مقاله نامه:

۱. رابرت گرو، تد (۱۳۸۴) "برخوردهای فرقه ای و امنیت جهانی"، ترجمه علیرضا محمدخانی، اطلاعات سیاسی، شماره ۷۶
۲. معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۸۵)، "توسعه و پیچیدگی"، فرهنگ اندیشه، سال پنجم، شماره نوزدهم، پاییز ۸۵
۳. فالک، ریچارد (۱۳۷۹)، "ادیان توحیدی در عصر جهانی شدن"، تهران، امیرکبیر.
۴. سایت روزنامه ایران: www.irannews.com
۵. پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، (۱۳۸۲)، "جهانی شدن، ملیت و هویت های فرا ملی و فرو ملی در خاورمیانه"

ج. خارجی:

1. ben, Misztal and shupe (1992), Social organizations, new heaven.Londen
2. dave, Lawrence (1990), Defenders of god ,Chicago press.
3. Lechner, F and J. Boli (eds) (2000), The Globalization reader ,Oxford :Blackwell.
4. Richmand (۱۹۷۷), Egeupt:1798-1952, Londen

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

- «نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸؛ «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲؛ «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تنوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «توسعه، سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹؛ «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «گفتگو و توسعه»، سال ۸۶، شماره ۲؛ «قاچاق انسان، بردگی در عصر جدید»، سال ۸۷، شماره ۳؛ «جنگ و توسعه نیافتگی در جهان سوم»، سال ۸۸، شماره ۲.